بسمه تعالی

شماره آرشیو : 1298

اگر کسی جنسی را به کسی بفروشد حالا یا شخصی باشد یا مثلا موسسه­ی باشد یا بنگاهی؛ هر چه مثلا ماشینی را به او می فروشد و شرط می­کند که به شرط اینکه به دیگری نفروشی برای خودت نگه داری، خب آیا این شرط لازم الوفا هست که او حق ندارد به دیگری بفروشد چون در موقع خرید شرط کرده؟ این باز همان مطلبی است عرض میشد قبلا که اگر چنانچه در ضمن عقد باشد یعنی عقد لفظی به میان آمده و در ضمن عقدی، شرط شده؛ خب بله می شود لازم الوفا اگر نه در ضمن عقد نبوده یک قول نامه ای چیزی به این کیفیت نوشته شده، نه، این لازم الوفا نیست. اگر عقد لفظی اجرا شده که او گفته من فروختم این را به این مبلغ با این شرط، او هم گفته خریدم به این مبلغ با این شرط، اگر چنانچه در ضمن عقد، عقد لازم، این شرط شده باشد، خب لازمه که اون خریدار وفا کند به این شرط و در عین حال اگر چنانچه حالا وفا هم نکرد مثلا با این که لازم بود، واجب بود، وفا کند، نکرد، فروخت؛ خب معامله صحیحه، نه اینکه معامله باطل باشد. خلاف شرط عمل کرده، لازم بود، واجب بود طبق شرط، عمل کند، حالا نکرده و فروخته، این معامله اش باطل نیست، صحیحه. یعنی پولی هم که گرفته است، خب مالک پول می شود و تصرف هم در آن جایز هست و اونهم به اون خریدار دوم منتقل می شود دیگه.البته خب یک خلاف شرطی عمل کرده خلاف واجبی عمل کرده، اما معامله اش، این درسته از این جهت، صحت معامله درش اشکالی نیست. منتهی اون اولی حق فسخ دارد؛ مثلا چون در ضمن عقد شرط کرده بوده اگر بفهمد که این فروخته او حق فسخ دارد می تواند معامله .... را برگرداند ولی این معامله ی دوم باطل نیست صحیحه.

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

"أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَنْ فِی السَّمَاوَاتِ وَ مَنْ فِی الْأَرْضِ وَ الشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَ النُّجُومُ وَ الْجِبَالُ وَ الشَّجَرُ وَ الدَّوَابُّ وَ كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ وَ كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ"

دیشب ذیل همین آیه ی شریفه صحبت شد که در قرآن مکرر این مضمون هست که سخن از تسبیح همه ی موجودات به میان آمده.سجود موجودات، سجده ی موجودات، حمد موجودات، بلکه نماز، صلاة، برای سایر موجودات، این در قرآن هست که همه ی موجودات همه ی مخلوقات در حال حمدند در حال تسبیح اند در حال سجودند.اصلا این آیه ای که خب معروف هست و ان من شیء الا یسبح بحمده یعنی در عالم هیچ چیزی نیست مگر اینکه تسبیح خدا می کند مگر اینکه حمد خدا می کند.خب در این آیه هم تسبیح و هم حمد به همه ی اشیاء نسبت داده شده.هر شی­ای، هر چه در عالم هست، هر چه، می­خواد جمادات باشد می­خواد نباتات باشد می­خواد حیوان­ها باشند می­خواد انسان­ها باشند دریاها، کوه­ها و زمین، آسمان، همه چی. کلمه ی شیء یعنی هر چی.خب هر چیزی به حکم این آیه ی شریفه در حال تسبیح اند در حال حمدند.هم تسبیح می کنند خدا را هم حمد می کنند منتهی شما نمی فهمید و لکن لا تفقهون تسبیحهم شما نمی فهمید و هم آیه ی دیگه مثلاً این هست که الم تر ان الله یسبح له من فی السماوات و الارض و الطیر بله هر چه که در آسمانها و زمین است همه تسبیح می کنند خدا را پرندگان تسبیح می کنند بلکه نماز هم دارند کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَهُ و همه ی اینها حتی توجه هم دارند به تسبیح شان و نمازشان. این هم یک مطلب دیگری است که از آیه استفاده می شود؛ گذشته از این که تسبیح می کنند و صلاة و نماز دارند؛ خودشان آگاهی هم دارند: "کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَهُ" در همین آیه هم که می خوانیم که الم تر ان الله یسجد له من فی السماوات و من فی الارض و الشمس و القمر و النجوم همه ی اینها در حال سجودند.همه سجده دارند خورشید و ماه و ستارگان و کوه ها و درخت­ها و جنبندگان؛ همه ی اینها. به هر حال ما در قرآن داریم یک آیه، دو آیه نیست؛ زیاد، مکرر داریم که همه ی موجودات همه ی مخلوقات هم تسبیح دارند، حمد دارند و سجده دارند بلکه نماز دارند حالا این را دارد.عرض شد تکوینا یک معناش که خب تکوینی ست یعنی اضطرارا همه ی مخلوقات همین که صورت خلقت را پذیرفته­اند، خضوع است دیگه؛ چون سجده یعنی خضوع.خضوع کرده اند در مقابل خالق و نمی توانند تمرد کنند.خب خود این خضوع تکوینی است دیگه و تسبیح هم هست یعنی با وجود خودشان نشان می دهم که خالقشان منزه از نقصه منزه از عجزه اگر چنانچه عاجز بود که نمیشد خلق کند.منزه از جهله یعنی عالم بوده که آفریده. خود هر موجودی هر مخلوقی با وجود خودش نشان می دهد سبوحیت خدا را که او منزه از عیب است و نقص است و جهل است و عجز است و اینها یعنی هم علم است و هم قدرت است و هم حکمت است و نشان می دهد دیگه، هر مخلوقی به سهم خودش مثل یک آیینه­ای است که جمال خالق خودش را در وجود خودش نشان می دهد که اون خالق من، هم هستی دارد و هم حیات دارد و هم قدرت دارد، هم علم دارد که اگر یکی از اینها نبود که من نبودم و هر مخلوقی نشاندهنده ی این مطلب است.تسبیح است تکویناً، سجده است تکوینا،تکوینا یعنی همان خضوعی که دارد و مانند مومی که دردست خالقه شما یک موم را به هر شکلی درمیاورید این موم در دست شما تسلیمه، سجده می کند در دست شما.یعنی خضوع دارد در مقابل شما.شما هر شکلی بدهید می گیرد.شما او را درخت بسازید درخت می شود بصورت حیوان بسازید حیوان می شود بصورت آدم بسازید آدم می شود این موم در دست شما، تسلیمه خاضع است.این همان خضوع تکوینی است.تمام مخلوقات در پنجه­ی قدرت خدا، چنین­اند.پس یک معنا همان تکوینی و اضطراریه.حالا آیا اینها شعور هم دارند در عالَم خودشان؟ما نمی توانیم بگیم ندارند؟مگر ما به عالم آنها راه یافته ایم تا بفهمیم شعور ندارند؟مگه ما راهی به عالم آنها داریم؟مگر ما در عالم کبوترها هستیم در عالم گنجشک ها مگر هستیم؟مگر ما در داخل درخت هم هستیم که بفهمیم شعور دارد یا ندارد؟ما که به عالمشان راه نداریم که، می توانیم نفی اش کنیم؟نه نمی توانیم.اثبات هم نمی توانیم بکنیم.نه نفی نه اثبات.چون راه نداریم به عالمشان.ما در عالم خودمان اینقدر مجهولات داریم تا برسد به آنها.ما از داخل وجود خودمان بی خبریم.در داخل وجود خودمان چه خبره؟خب بی خبریم.چند تا مویرگ ما داریم؟چند تا استخوان ما داریم؟چند تا سلول داریم مثلاً در مغز خودمان؟ شیارهای مغزی چه جوری هستند؟ما که اطلاع از داخل خود نداریم چطور می توانیم که در داخل درخت قضاوت کنیم که فلان چیز هست یا نیست مثلا.تازه دانشمندان تشریح کنند جنبه های جسمانی اش را اون روح نباتی که اطلاعی ندارند که روح نباتی چه جور هست اصلاً؟ روح یعنی چه؟حیات نباتی یعنی چه؟از حیات نباتی که بی خبرند پس تشریح کنند خود این ساقه و شاخه و ریشه و برگ و اینها را تشریح کنند.نمی توانیم که اون حیاتی که در نبات است خود حیات، چی هست اصلا؟حیات نباتی و روح نباتی. اون روح نباتی شعور دارد یا ندارد؟کسی نفی کند یا اثبات کند.این که نمی تواند که نه نفی نه اثبات کند؛ ولی همین مقدار، بزرگان اهل تحقیقی که اهلش هستند در فن خودشان، آنها اثبات می کنند که تمام موجودات درک و شعور دارند آنهایی که بحث فلسفی دارند و حقایق اشیاء را درش بحث می کنند.آنها روی مبنای خودشان، روی برهان خودشان، اثبات می کنند که نه، هر موجودی در حد وجود خودش به سهم خودش، درک دارد؛ به سهم خودش شعور دارد و تسبیحش هم تسبیح درکی و شعوریه. حالا آنها هم اثبات روی مطلب خودشان اثبات می کنند. و تازه از قرآن هم می شود ظواهری؛ مثلا حضرت سلیمان ؟ع؟: عُلِّمنا منطق الطیر ما به گفتار پرندگان آشناییم.خب ما آشنا نیستیم.ما چه می دانیم که کبوتر به کبوتر چی میگه مثلا؟یک صدایی درمیاورند ما این را می فهمیم چی می­گویند؟حضرت سلیمان گفته: من می دانم عُلِّمنا منطق الطیر ما گفتار پرندگان را خدا یادمان داده ما عالِم هستیم به گفتار پرندگان.خب در خود قرآن که هست راجع به هدهد دیگه.میگفت هدهد کجاست و بعد هم پیداش شد و بعد هم گفت من رفتم به فلان کشور از آنجا خبر آوردم.خب هدهد، صریح قرآن دارد که جِئتُکَ من سَبَاٍ بِنَبَاٍ یقین بله رفتم از کشور سبأ یک خبری آوردم.خب حالا و سلیمان ؟ع؟ با او صحبت می کند کجا رفتی چیکار کردی مثلا؟یا جریان مورچه.خب اون هم هست در قرآن دیگه قالت نملةٌ یا ایها النملُ ادخلوا مساکنکم آنجا مورچه حرف زده صریح قرآن دیگه.حرف زده با گروه خودش که بروید تو لانه هایتان مثلا و جناب سلیمان شنیده حرف او را فتبسَّمَ ضاحکا من قولها خنده اش گرفت از گفتار اون مورچه که به سایر مورچه ها دستور می داد؛ حضرت خنده اش گرفت و تبسم کرد فتبسَّمَ ضاحکا من قولها خب قرآن نشان می دهد که آنها درک دارند.درکی دارند شعور دارند به سهم خودشان.او فهمید که جناب سلیمان دارد حرکت می کند با لشکریانش و بعد ممکنه فرود بیایند مثلا به این بیابان و زیر پای آنها اینها لگد مال بشوند.مورچه ها برید تووی لانه هایتان که زیر پایشان لگد مال نشوید.خب اینها را ما می دانیم در قرآن هست که هدهد حرف می زند.بله اون مورچه حرف می زند یا در روایت هم داریم که سنگ ریزه به دست پیغمبر اکرم تسبیح کرد.این سنگ را بدست گرفتند در دست پیغمبر اکرم ریگ ها به سخن درآمدند زبان باز شد و سخنشان را شنیدند دیگران هم.خب این ها کاشف از اینه دیگه.یعنی در حد خودشان درک دارند شعور دارند منتهی شما نمی فهمید.مگر کسی دریچه ای باز کند به قلب شما به ذهن شما به گوش شما؛ شما هم بشنوید. خودتان نمی شنوید مگر او دری باز کند که شما بشنوید یا ببینید دیگه.پس اینها را ما از قران هم یک استفاده می کنیم اینها هست و خود آیه هم "کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ"

این آیه هم هست که همه ی اینها علم به نماز خود دارند.علم به تسبیح خود دارند.علم به عبادت خود دارند.همه در حال عبادتند حتی آگاه هم هستند "کُلٌّ قَدْ عَلِمَ صَلاتَهُ وَ تَسْبیحَهُ" اینها یک ظواهری ست که ما استفاده از قرآن هم می کنیم که اینها تسبیح دارند؛ نه تنها حالا تسبیح تکوینی تنها باشد که اضطرارا چون همین قدر مخلوق شده اند؛ این هست علاوه­­براین هم، ممکنه این مقدار هم استفاده بشود که اینها هم در عالَم خودشان، درکی دارند شعوری دارند؛منتها ما راه به عالَم آنها نداریم که میزان درک آنها شعور آنها را ما بفهمیم.

لا تفقهون تسبیحهم چرا شما راه ندارید خب نمی فهمید. اون شعراء هم که به نظم درآورده­اند

گر ترا از غیب چشمی باز شد با تو ذرات جهان همراز شد

منتهی چشم شما بسته است یک چشم دیگری می خواهد که ببینید و گوش دیگری که بشنوید

گر ترا از غیب چشمی باز شد با تو ذرات جهان همراز شد

جمله­ی ذرات عالَم، در نهان با تو می گویند روزان و شبان

ما سمیعیم و بصیر و باهُشیم منتها با شما نا محرمان، ما خامُشیم

چون شما نامحرمید، نامحرم معنوی؛ و لذا صدای خودمان را به گوش شما نمی رسانیم

با شما نا محرمان،ما خامشیم

چون شما سوی جمادی می روید محرمِ جانِ جمادان، کِی شوید

شما فقط این با ظاهر جمادات دارید عشق می ورزید با آهن پاره ها با آجر پاره ها با سیمان با اینها دارید بازی می کنید با همین ظواهر؛ حتی از جان ما هم شما بی خبرید.

چون شما سوی جمادی می روید محرم جان جمادان کی شوید

از جمادی در جهانِ جان روید غلغل اجزای عالم بشنوید

این عالم خیلی سر و صدا دارد. غلغله ای در عالم برپاست.منتهی گوش ما نمی شنود.ما نمی توانیم بشنویم یک آدم کر بیاد اینجا، الآن هیچ صدایی نمی شنود حالا این صدای بلندگو همه جا را گرفته دیگه، ولی آدم کر نمی­شنود. هی نگاه می کند می گوید اینها به کجا نگاه می کنند.مثلا این چی میگه اینجا نشسته؟ مثلاً دهانش حرکت می­کند ولی خب صدا نمی شنود.خب ما هم همینطوریم دیگه.ما هم به این عالم نگاه می کنیم و جامد می بینیم ساکت می بینیم ولی خیر.عالم غلغله ای دارد وِلوله­ای در عالم برپاست.غوغایی هست؛ تسبیح­هایی، نمازهایی، حمدهایی؛ به این خاموشی نیست عالم؛ به هر حال این هم که؛ و خوشا به حال آن کسانی که حق را انکار نکنند. حالا احتمال بدهند شاید باشد؛ همین قدر که من نمی فهمم، پس نیست؛ این که غرور بی مورد است. آدم می­گوید خب شاید باشد من نمی فهمم خب دیگه این؛ عاقل اینه؛ و لذا شیخ­الرئیس ابوعلی سینا، این مغز متفکر در عالم، عاقله. او می­گوید: "کُلَّ ما قَرَعَ سَمْعَکَ مِنَ الْغَرائِب فَذَرْهُ فی بُقْعَة الْاِمْکان"

هر چه که به گوشَت رسید و عجیب و غریب بود نگو نیست، بگو ممکنه باشد من نمی فهمم. او، گوینده ی این حرف از همه ی ما خیلی قهارتره در عقل و درک؛ ولی در عین حال می گوید با همه ی این عقل و درک ممکنه چیزی رو من نفهمم. این چنین که فهم و عقل من شاغول عالم نیست که هر چه با شاغول فکر من مناسب درآمد بگیم درسته.اگر نشد بگیم کج است.خب اینکه غرور بی مورد جاهلانه ای خواهد بود که.ولذا آدم عاقل اون که بگه خب من نمی فهمم ممکنه باشد من نفهمم این دلیل نیست که هر چه در عالم است من می­فهمم. خیر. فهم من ناقصه؛ محدوده؛ حالا اگر بگیم آقایان سنی ها در مقابل حق سجده نمی کنند؛ راست گفته ایم؛ سجده نمی کنند آنها؛ خضوع ندارند؛ در زمره ی اون "كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ" افتادند اگر باورشان بشه.ما آیه دارد دو تا کثیر داریم کثیرٌ من الناس سجده می کنند و "كَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ" یک عده ی زیادی هم هستند اینها خاضع نیستند در مقابل حق؛ ساجد نیستند در مقابل حق اینها محکوم به عذابند. حالا چرا اینها خاضع نیستند که عرض می کنند یک نمونه عرض می کنم مثلاً این صاحب تفسیر روح البیان که تفسیر خوبی هم هست و الا ما سنی تفسیر زیاد دارند و حقا هم بعضی ها بسیار خوب هست تفسیرشان. یعنی مردمی بودند که محقِّق بودند تحقیقات خیلی عالیه هم دارند مثلا همین روح البیان تفسیر خوب، متعدده جلدهاش و تفسیر خوبی هم هست تفسیر علمی هست تفسیر عرفانی هست خوبه و ذیل همین آیات که

و من الناس من یجادل فی الله بغیر علمٍ که هستند بعضی که مجادله می کنند در مقابل حق بدون اینکه اِسناد به علم باشد منطقی نیست مجادله شان ولی مجادله می کنند.

ذیل همین آیه، تفسیری که دارد، این قصه را نقل می کند: یک مرد یهودی آمد به مدینه بعد از رحلت پیغمبر اکرم ؟صل؟؛ بعد رحلت رسول اکرم آمد به مدینه؛ بعد آمد داخل مسجد شد، مسجد مدینه. گفت که "أَیْنَ رَسُولُ­الله؟" کجاست پیغمبر شما؟ گفتند که از دنیا رحلت فرموده. گفت بسیار خوب؛ هر پیغمبری یک وصی­یی داشته است. وصی پیغمبر شما کجاست؟ این صاحب تفسیر می گوید که "اَوْمَأَ النّاس اِلی اَبی بَکْر رَضِیَ الله عَنْه" او میگه­ها؛ بله؛ مردم اشاره کردند به ابوبکر که نشسته بود در مسجد و در مسند خلافت پیغمبر اکرم. گفتند او هست وصی پیغمبر. او آمد و بعد پیش او نشست و گفت: "اَسْئَلُکَ اَن اَشْیاء لا یَعْلَمُها الا نَبِیٌّ اَوْ وَصِیُّ نَبِیٍّ" من سوالاتی دارم من خودم یهودی هستم ولی آمده ام اگر تحقیقاتم درست باشد به اسلام گرایش پیدا کنم و حالا چند مسئله دارم.سوالهایی دارم که جز پیغمبر یا وصی پیغمبر کسی نمی تواند این سوالها را جواب بده.حالا اجازه می دهی من سوال کنم؟ گفت: "سَلْ عَمّا بَنانَک" خب بپرس سوالت را. او گفت که "اَخْبِرْنی عَمّا لا یَعلَمُهُ الله وَ عَمّا لَیْسَ لِلّه وَ عَمّا لَیْسَ عِنْدَ الله" گفت که این سه مطلب را؛ بگو ببینم: "آنچه که خدا نمی داند چی هست و آنچه که خدا ندارد چی هست و آنچه که نزد خدا نیست چیست؟" خب این دید نمی فهمد. خب معلومه نمی داند؛ از طرفی هم بخواهد بگه نمی دانم که این هم که عار و ننگ میشه؛ کسی که جای پیغمبر نشسته، بنابر این باید بداند اینها را دیگه. حداقل قرآن را باید بداند که.چون در قرآن هستند اینها دیگه. از طرفی هم که نمی­دانست ولذا مثل خیلی ها که وقتی نفهمیدند، خشونت می کنند مثلاً؛ دست بر قبضه­ی شمشیر می­برند مثلاً؛ این هم اینجور؛ گفت که این حرفها چیه، اینها کفر آمیز است.این حرفها آمدی توو مسجد خدا حرفهای کفر آمیز می زنی. حرف­های زنادقه است حرف­های ملاحده است.گفت از من دور کنید، فریاد کشید. اون مرد هم آمد و یک قدری طرفدارهایش حمله کردند. خواستند این را بیرونش کنند ابن عباس آنجا بود.می دانید که ابن عباس شاگرد مولی المتقین ؟ع؟ است در تفاسیر و در این امور (21:54) زیاد دست دارد. او گفت که "وَ الله ما اَنْصَفْتُ ما هذَا الرَّجُل". "و شما منصفانه با این مرد برخورد نمی کنید." خب یک کسی است آمده به قول خود می خواهد مسلمان شود و یک سؤالاتی دارد.خب اگر جواب دارید بهش بدید دیگه اگر جواب ندارید او را راهنمایی کنید به کسی که جوابش پیش اوست. بعد گفت من به خدا قسم شنیدم از رسول اکرم درباره­ی علی ؟ع؟ درباره­اش فرمود: "اَللّهُمَّ اَیِّدْهُ اَیِّدْ قَلْبَه و ثَبِّتْ لِسانَه". این جمله را درباره ی علی ؟ع؟ شنیدم که رسول خدا می­فرمود که "خدایا قلب علی را مؤیَّد کن به تاییدات غیبی و زبان او را تثبیت کن به تثبیت الهی".یعنی علی به گفته­ی پیغمبر اکرم قلبش مؤیَّد به تأیید الهیه. آنچه حقایق هست، درکش پیش اوست و زبانش به تثبیت الهی تثبیت شده. جز حق به فکر علی راه نمی یابد و جز حق به زبان او جاری نمی شود.این را صاحب تفسیر که سنی است نقل می کند.بعد ابوبکر وقتی شنید خب یک قدری حیا کرد و گفت چی میگی حالا؟گفت خب برخیزید باهم برویم پیش علی.خب برخاستند خودشان با همراهانشان آمدند در خانه ی مولا ؟ع؟.گفتند که مطلب اینه این مرد یهودی آمده از این حرفهای کفر آمیز می زند.فرمود خب نه؛ خب درسته و خطاب کرد به اون مرد یهودی، فرمود که خب درسته اونی که گفتی "ما لا یَعلَمُهُ الله"؛ "که خدا نمی داند؟" مراد فرزند بودن عُزیْر است برای خدا، که شما معتقدید که عُزیْر پسر خداست قالت الیهود عزیر بن الله شما که او را پسر خدا می دانید نه خدا نمی داند فرزندی او را؛ "نمی داند"یعنی تحقق خارجی ندارد.چون هر چه در عالم تحقق دارد خدا خلق کرده دیگه.خب خالقم الا یعلم من خلق؟ آیا اون که می آفریند عالِم نیست؟پس هر چه که نیست، مُتَعَلَّق علم خدا نیست.هر چه مُتَعَلَّق علم خدا نیست، وجود ندارد. یعنی فرزندیِ عُزیر برای خدا، وجود ندارد؛ تحقق ندارد. چون تحقق ندارد "لا یَعلَمُهُ الله" که خود قرآن هم دارد.

ام تنبئونه بما لا یعلم فی السماوات و الارض یعنی شما چیزی می گویید که خداوند علم به اون ندارد.علم به اون ندارد یعنی وجود ندارد.تحقق خارجی ندارد.چون هر چه موجود است مخلوق خداست و هرچه مخلوق خداست معلوم خداست. وقتی چیزی گفتیم معلوم خدا نیست یعنی مخلوق نیست.اصلا تحقق ندارد. او گفت که بله "صَدَقْتَ" "راست هم می­گویی". بعد فرمود اما اونی که گفتی که لیس لله خدا ندارد یعنی شریک ندارد خداوند شریک ندارد اما اونی که گفتی که لیس عند الله نزد خدا نیست به ساحت او راه نمی یابد ظلمه.ظلم هرگز نزد خدا پیدا نمی شود هرگز ظلم به ساحت قدس خدا راه نمی یابد.اون مرد یهودی گفت درسته بعد هم گفتند خود مفسر نقل می کند به زانو درآمد گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمد رسول الله (؟صل؟) و اشهد انک وصی رسول الله گفت شهادت می دهم که تو باید وصی رسول باشی.تو باید جای او بنشینی که حقایق رو روشن کنی.اینو این مفسر نقل می کند حالا منظور بنده اینه. ماها که زیاد داریم از این حرفا؛ شیعه؛ حرف این مفسر سنی که ذیل همین آیه و من یجادل فی الله این را نقل می کند می گوییم یعنی چه؟شما که خودتان این را نقل می کنید که شما خودت میگی ابوبکر جاهل بود.این را که دیگه میگی.او وقتی که سوال کرد اون را نمی دانست که اینها چیه جاهل بود.خب آدم جاهل را شما روا می بینید جای پیغمبر اکرم بنشیند که اصلا از قرآن خبر ندارد که این حقایق قرآنیه.او نمی داند اصلا.خب این جاهل بود از آن طرف خودت نقل می کنی که ابن عباس حدیث نقل کرد از پیغمبر اکرم گفت رسول خدا فرمود: "اَیِّدْ قَلْب عَلِی ؟ع؟ وَ ثَبِّتْ لِسانَه" یعنی شما خودت نقل می کنی که پیغمبر اکرم درباره ی علی فرموده علی هم درکش درک الهی ست هم گفتارش گفتار الهیه.یعنی معصومی است که خطا ندارد معنیش اینه دیگه.یعنی اون کسی که قلبش موید به تایید الهی ست و زبانش تثبیت شده به تثبیت الهی ست یعنی معصوم از خطاست یعنی هم عالم است هم معصوم از خطا. ابوبکر هم جاهل است و هم جایز الخطا.خب این عقل شما اجازه می دهد یک آدم عالم معصوم را کنار بزنید و آدم جاهل جایز الخطا را جایش بنشانید. خب چرا شما مگر خودتان نقل نمی کنید اون را و تازه می گویید که اون مرد یهودی قبول کرد و شهادت به وصایت امیر ؟ع؟ داد و گفت اشهد انک وصی رسول الله دیگه اینی که شما میگید آیا این درسته یا غلطه؟اگر غلطه چرا نقل می کنید در تفسیر خود در ذیل همین آیه؟ اگر چنانچه درسته خب چرا خودتان عمل نمی کنید؟بعد شما چرا در مقابل علی، خاضع نمی شوید با اینکه خودتان نقل می کنید علی عالِم معصوم است و او جاهل جایز الخطا ست پس چرا خودتان قبول نمی کنید؟آیا شما مصداق همین آیه نیستید که خودتان تفسیرش می کنید؟

و من الناس من یجادل فی الله بغیر علم و هدی و لا کتاب منیر خب همانی که هست.یعنی شما از افرادی هستید که مجادله می کنید در مقابل حق،حق را نمی پذیرید بدون اینکه گفتار شما با علم منطبق بشود با وحی منطبق بشود.این حرف شما نه علمیه که ابوبکر جای پیغمبر بنشیند. با جاهل بودن و جایز الخطا بودن این نه علم اجازه میده نه قرآن اجازه میده.خب پس به چه مناسبت؟آیا شما مصداق این آیه نیستید که اذا قیل لهم اتبعوا ما انزل الله قالوا بل نتبع ما الفینا علیه اباءَنا وقتی که بگیم بابا اونی که خدا فرموده قبولش کنید میگید نه.ما دنبال همان راه می رویم که گذشتگان ما رفته اند.مصداق همین آیه نیستید دیگه که آیه میگه اولو کان اباوهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون حالا اگر اون گذشتگان شما از روی بی عقلی رفتند شما باید دنبالشان بروید؟شما مصداق این آیه نیستید که جحدوا بها و استیقنتها انفسهم در عین حال که میفهمیدند پا روی حق می گذاشتند

چشم باز و گوش باز و این عمی حیرتم از چشم بندی خدا

عجیبه واقعا کار اینها.یعنی چه خب؟خودشان دارند مفسر دیگه خودش تفسیر خوب به این کیفیت نقل می کند عجیب تر از این باز هم ابن­حَجَر مکی از علمای معروف مُبَلِّغ بزرگ از اهل تسنن است صاحب "صواعق"؛ او در اینجا نقل می کند که با این صلواتی که ما داریم او می گوید که رسول خدا فرمود که "لا تُصَلُّوا عَلَیَّ الصَّلاةَ الْبَتْراء" اگر بر من صلوات می فرستید صلوات ابتر نفرستید.بتراء مؤنث ابتر هست.ابتر یعنی ناقص.صلوات ناقص نفرستید.بعد گفتند آقا یعنی چی؟صلوات ناقص کدام است؟فرمود اینی که بگویید " َاللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّد" همین مقدار، دیگه "آل" نگید، این صلوات ناقصه.خواستید صلوات بگید، بگید: "اَللّهُمَّ صَلِّ عَلی مُحَمَّدٍ وَ الِ مُحَمَّدٍ" به هم بچسبونید.این را خود ابن­حجر نقل می کند که رسول خدا فرمود صلوات ابتر و ناقص نفرستید؛ کامل بگید کاملش اینه که "آل" هم بچسبانید.خود این آدم، در عین حال که همین حدیث را نقل می کند در همین نوشتنش می گوید که "قالَ النَّبِیّ صَلَّ اللهُ عَلَیْهِ وَ سَلَّم". "آل" هم نمیاره.در همین حالی که دارد نقل می کند، در همین حالی که دارد نقل می کندها خودش مخالف این نقل، عمل می کند؛ خودش مخالف گفتار پیغمبر، عمل می کند؛ می­گوید پیغمبر این را گفته که "آل" بچسبد به من در صلوات، ولی خودش در همین حالی که نقل می کند، نمی­نویسد این را. چه میشه کرد؟این "طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ" دیگه. این قلب ها مهر خورده؛ فکرشان خوبه؛ مغز خوب کار می کنه؛ قلب، گرفته شده. خب قلب، غیر مغز است. مغز خوب کار می کند.خوب می فهمد مطلب را، اما وقتی که می خواهند دل ببندند، دل نمی­دهند دیگه. ما خدا را شاکریم که دل داده ایم.این خود دل دادن مسئله ایست دیگه، که بفهمد و دل بدهد. اینها می فهمند، دل نمی دهند. بله مغز، فکر، خوبه؛ اما دل نیست دیگه.پناه بر خدا باید برد و لذا "مُجادِلِ فِی اللهِ بِغَیْرِ عِلْمٍ" اینها هستند.

بهرحال وقتی که رئوس مطهر را می بردند سمت شام، اون کسانی که می بردند، بین راه در یکی از منزل ها رسیدند، خواستند شب بمانند آنجا.فرود آمدند آنجا، به نقل مرحوم محدث قمی رضوان الله علیه در "نَفَسُ­المَهْموم" یه سنگی در دیواری نظر آنها را جلب کرد.دیدند نوشته ای بر روی این سنگ هست در همان منزلی که فرود آمدند در دیوار نوشته ای بر سنگ هست.آن نوشته را خواندند؛ بعد درست تاریخش را هم خواندند دیدند عجیبه.500 سال قبل از بعثت پیغمبر اکرم نوشته شده 500 سال قبلِ بعثت پیغمبر این نوشته شده؛ آن نوشته چه بوده؟ "اَتَرْجوا اُمَّة قَتَلَتْ حُسَیْنا شَفاعَة جَدِّهِ یَوْمَ الْحِساب" یعنی آیا اون مردم بدبخت کور و کری که حسین را می کشند اینها انتظار شفاعت از جد او دارند؟اینها می گویند ما مسلمانیم.می گویند ما تابع قرآنیم. نماز می خوانند اینها.همه چیز دارند به قول خودشان "اَتَرْجوا اُمَّة قَتَلَتْ حُسَیْنا" اون مردمی که حسین، می کشند انتظار شفاعت روز قیامت از جدش دارند بعد هم اون شاعر می گوید: "بِنَفْسی رُئُوسٌ مُعْلِناتٌ عَلَی الْغِنا" جانم قربان اون سرهای مطهری که بالای نیزه ها می زدند، شهر ها می چرخاندند. "بِنَفْسی خُدُودٌ فِی التُّراب تَعَفَّرَت" جانم قربان اون چهره های نورانی که روی خاک های بیابان نهاده شد و "بِنَفْسی جُسُومٌ بِالْعَراء تَعَرَّفی" جانم قربان اون بدن های پاره پاره ای که در میان خاک و خون ماندند.